
نقل قول‌ها

فریدریش دورنمات / ترجمه‌ی مهشید میرمهری

من در هیچ تظاهراتی شرکت نمی‌کنم. خودم یک تظاهرات هستم.
همسر من خدا و جهان را می‌شناسد. من فقط خدا را می‌شناسم، آن هم نه چندان خوب.

شهود: توانایی بعضی از مردم برای ارزیابی غلط و بسیار سریع یک ماجرا.
جشن بزرگداشت: بعد از پنجاه سال آدم را یا قصابی می‌کنند یا تجلیل.
هر چه انسان‌ها با برنامه بیشتری پیش بروند، ضربه‌ای که به آنها وارد می‌شود، کاری‌تر است.

آدم نباید سرزمین پدری را بیش از یک انسان دوست داشته باشد.
از تصور جهان به عاقلانه‌ترین شکل آن هرگز نباید دست برداشت.
حقیقت: مشکلی چنان پیچیده که بیشتر مردم آن را هیچ مشکل نمی‌دانند.
حقیقت را نمی‌توان در آتش انداخت، زیرا خود آتش است.



کتابخانه جامع علوم انسانی

۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰

اندیشه‌های دورنمات در آثارش

فریدریش دورنمات / ترجمه‌ی ماشاءالله مقدسی

زندگی روزمره

باید جرأت آن را داشته باشیم تا با اطمینان خاطر از روزگار خود دفاع کنیم. روزگاری که قهرمانان و شوالیه‌های خود را دارد، و حال و روزش بهتر از زمان نبرد جنگل تویتوبورگ نیست. نه تنها دوک‌ها و فرماندهان لشکر، بلکه بازرگانان، کسبه، صاحبان صنایع، بانکداران و نویسندگان، بازیگران این زمانه‌اند - به عبارت دقیق‌تر، همه ما و رفتاری که انجام می‌دهیم یا باید انجام دهیم، همین زندگی روزمره ماست.

پنچری

عصر روشنگری

بیشتر دوست داریم تا روشنگری را دوره‌ی کم‌اهمیتی جلوه دهیم. شاید به خاطر آنکه از آن دلسرد یا سرخورده‌ایم و یا به دلیل آنکه شیفته بازگشت به دوره‌ای هستیم که از نظر اعتقادی مطمئن‌تر باشد، بازگشت به فضایی امن و دور از هر گونه تردید. هرگاه به روشنگری می‌اندیشیم بر خود می‌لرزیم. به نظر ما روشنگری، خرد را که مقوله‌ای احساسی است جایگزین ایمان کرده است. روشنگری، همان طور که می‌دانیم، دیدگاه علمی نوینی را ارائه کرد که مانند دیگر تفکرات، تغییری در جهان ایجاد نکرد و تنها در حوزه‌هایی نفوذ کرد که از قبل موضوع شناخت فلسفی بود، اما دوست نداریم آن را تفکر فلسفی بدانیم.

انزواطلبان

انسان امروزی دلباخته‌ی وحشی‌گری تمدن خویش است. چون دهقان نخستین که زمین‌اش را شخم می‌زند، در این برهوت آشیانه کرده است. در محل کارش می‌نشیند، یا در کارخانه‌ای کار می‌کند و روزیش را از آنچه این تمدنخانه در اختیارش می‌گذارد، به دست می‌آورد، بدون آنکه از آن سر درآورد و فعالیتش و پیامدش را درک کند. برعکس، آدم‌هایی هستند که مانند چادر نشین‌ها از این جنگل متمدن استفاده می‌کنند. آدم‌هایی که به جای سوار شدن بر اسب، بر موتورسیکلت سوار می‌شوند. آنها در این تمدن زندگی نمی‌کنند، بلکه از آن عبور می‌کنند. از کاری به کار دیگر و از مخروبه‌ای به مخروبه‌ای دیگر. راکرهای امروزی اولین آدم‌هایی هستند که خود را به شیوه‌ی خاص خودشان از این تمدن رهانیده‌اند. اینان به دنبال مفهوم این تمدن که از نظر آنان نه چون زندان، بلکه طبیعت است، نیستند، و در حقیقت به آنچه باور دارند، یعنی زیستن در یک زندان معترض‌اند، بدون آنکه در برابر آن مقاومتی از خود نشان دهند. راکرها، کوتاه‌فکرانی که خود را تسلیم سرنوشت می‌دانند و بر این باورند که جهان تغییرناپذیر است، به حیرت وامی‌دارند.

سخنرانی مونستر درباره عدالت و قوانین

تصویر

اندیشه انتزاعی انسان و وضعیت مبهم دنیای کنونی را که با ذهنیت اداره می‌شود، نباید انکار کرد. جهان به فضای تکنیکی عجیبی بدل خواهد شد و یا از هم فرو خواهد پاشید. همه چیز مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد، اما کماکان می‌بالد. احتمال موفقیت هنوز هم برای فرد وجود دارد. باید بر این جهان چیره شد. از نظر او هنوز هم می‌توان موفق شد و این همان احساس محدودیت هراس‌انگیز اوست. نویسنده، امیدی به نجات جهان ندارد. اما هنوز جرأت آن را دارد که به آن شکل دهد و از آن تصویری بسازد.

ادبیات و هنر

کامپیوتر

کامپیوتر مغز مصنوعی انسان و در اصل ماشین است. آنچه بر اثر تکامل بر سر حیوان آمد و میلیون‌ها سال طول کشید، تا برای مثال سوسماری سهمگین، بر اثر

تغییر استخوان‌هایش به خزنده‌ای خشکی‌زی، پرنده و آبی‌زی تبدیل شود، انسان، به برکت ماشین‌هایش، کامل‌تر از خزندگان انجام داد. ما در اتومبیل‌ها با سرعت تمام حرکت می‌کنیم، با هواپیما و موشک‌ها پرواز می‌کنیم و با کشتی‌ها روی آب شناور می‌مانیم. انسان، دیگر نمی‌تواند بدون تکنولوژی به حیات خود ادامه دهد. ماشین‌ها می‌توانند به همان نسبت که آن‌ها را کامل‌تر می‌سازیم، همه کارهای ما، حتی حکومت کردن ما بر دیگر انسان‌ها را انجام دهند. آدمی تنها به وسیله ماشین‌ها می‌تواند به طور عینی اداره شود، به نظر می‌رسد که او چاره‌ای جز آنکه سرنوشت خود را به آن‌ها بسپارد ندارد. انسان، تنها به وسیله کنترل و هدایتی مطلق می‌تواند خود را از ستیز بر سر تنازع بقا رهایی بخشد. انسان، مصرف‌کننده‌ی کاملی می‌شود، مصرف‌کننده‌ی که برای رفع نیاز خود احتیاجی به کار کردن ندارد. آیا این انسان به چیزی اهمیت می‌دهد؟ مثلاً آثار هنری؟ آیا نمایشگاه نقاشی فوق‌العاده‌ای برگزار می‌کند؟ آیا هنوز سیاستی وجود دارد یا اینکه سیاست نمایشی خنده‌دار خواهد بود؟ امری تشریفاتی؟ یا راهپیمایی‌های اعتراضی جدی بدون نتیجه، بر ضد تصمیم‌های مسلم کامپیوتر، که مفهوم‌شان فقط برای خود کامپیوترها قابل درک است؟ آیا هنوز هم فرقه‌ها و ادیان جدیدی به خاطر علاقه انسان مرفه به متافیزیک به وجود خواهند آمد؟ آیا جنگ‌های خونین عقیدتی، زمین را از لوث مدیریت کامپیوتر پاک خواهد کرد؟ آیا فوتبال، در زندگی آن چنان مطرح خواهد شد که طرفداران تیم‌های مختلف، یکدیگر را پاره پاره کنند؟ آیا روحانیت جدیدی پدید می‌آید که بر انسان حکومت کند، یا مثنوی تکسین، که با کامپیوتر سروکار دارند، فرمانروایی زمین را به دست خواهند گرفت؟ آیا توسط مردمی که تحت سلطه کامپیوترند، انقلابی بر ضد ماشین‌ها برپا خواهد شد، و انسان دوباره به دوره‌ی پارینه سنگی بازخواهد گشت؟

سخنرانی مونس‌تر درباره عدالت و قوانین

دمکراسی

دمکراسی، از مهم‌ترین ایده‌های سیاسی انسان است. نخستین نشانه‌های دمکراسی در سوئیس پدیدار شد. دمکراسی، تلاشی است تا در یک نظام حکومتی، مردم هرچه بیشتر در قدرت سهیم باشند، یعنی حکومت اکثریت بر اقلیت. بدیهی است که هر چه دولت پیچیده‌تر شود، اجرای دمکراسی بفرنج‌تر خواهد بود؛ حتی سوئیس هم که هنوز امکان تحقق دمکراسی واقعی در آن وجود دارد، از این قاعده مستثنی نیست.

بر کشور، تنها نباید حکومت کرد، بلکه باید آن را اداره کرد. تصمیم‌گیری، به تنهایی کافی نیست، بلکه باید آن‌ها را به اجرا درآورد. سیاست، ترکیبی از سیاستمداران است که سیاست را وضع می‌کنند و عواملی که آن را به اجرا درمی‌آورند. هرچه مجموعه دستگاه سیاسی کشوری پیچیده‌تر شود، به همان نسبت، سیاستمداران به عوامل و عوامل به سیاستمدار بدل خواهند شد.

سخنرانی مونس‌تر درباره عدالت و قوانین

پارلمان

پارلمان، در اصل معرف خود مجلس، و از نظر ایدئولوژیکی نماینده مردم است. ساختار جامعه امروزی که در آن هر فردی به نحوی کار می‌کند، برخلاف دموکراسی است. هر کسی عادت دارد کارگزار خود باشد. دموکراسی، مبنای همیشه بر انتقاد و نظارت داشتن بر دولت می‌گذارد، در حالی که پارلمان که فقط از کارکنان و کارگزاران تشکیل می‌شود، سعی دارد تا آنچه را به صلاح مردم است در نظر بگیرد. ما باید دموکرات‌های سر به راهی باشیم.

سوسیال دموکراسی و دموکراسی خلق

مشکل سوسیال دموکراسی: دولت اجتماعی حاصل سوسیال دموکراسی است. چنین دولتی فراتر از دولت بورژوازی است و باید پذیرای اکثریت مردم در درون خود باشد. اکثریتی که قانون بر دولت تحمیل می‌کند. ائتلاف سوسیال دموکرات‌ها با احزاب بورژوازی امری منطقی است، هر دوی آن‌ها، نمی‌خواهند، اما باید یکسان عمل کنند. مصداقش آن است که هرگاه یکی از آن‌ها به صورت اقلیت درآید، دیگری که در قدرت است، باید اکثریتی به دولت اضافه کند. این کار البته اگر با عوامفریبی زیادی توأم باشد، نگرانی متفاوتی نیز از جانب آن دو به دنبال خواهد داشت، نگرانی بورژواها از دموکراسی خلق، و نگرانی سوسیال دموکرات‌ها از دیکتاتوری است.

تأملاتی بر قانون اکثریت

دولت

دموکراسی، تنها در صورتی مفهوم پیدا می‌کند که در تلاشی بر سر مردمی کردن و شخصیت بخشیدن به دولت و نهادهای دولتی، همواره با آن‌ها در ستیز و گفت‌وگو باشد.

در این زمینه چنانچه دمکراسی سیاسی عمل نکند، کار به ماجراجویی خواهد کشید.

مجموعه ۱ - ۳

اندیشه

جامعه بشری، اگر بخواهیم برای آن اصطلاحی فیزیکی به کار بریم، وارد شدن از حوزه اعداد کوچک به حوزه اعداد بزرگتر است. همان طور که در بافت‌های پیچیده، تعداد اتم‌ها نسبت به یک اتم ساده متغیر است، نحوه رفتار انسان هم، چنانچه از جامعه‌ای کاملاً محدود و کوچک به جامعه‌ی فوق‌العاده بزرگ دنیای امروز وارد شود، تغییر می‌یابد. امروزه، ما خود را در برابر تشکیلات دولتی می‌بینیم که ادعایشان را مبنی بر این که به آن سرزمین تعلق دارند، مشکل می‌توان پذیرفت. سیاست امروزی اغلب سعی دارد افکاری را دنبال کند که دیگر با واقعیت حکومتی همخوانی ندارند، از این رو احساس می‌کنیم با دولتی فوق‌العاده بدخواه، بیگانه و غیر ملموس رو در رو هستیم. سیاست، به مفهوم سنتی آن، دیگر امکان‌پذیر نیست. ما باید به طور تکنیکی بر حوزه‌های تکنیکی غلبه کنیم. به خصوص به کمک تمایز دقیق و نوین بین آنچه به حاکمان مربوط است و آنچه به خداوند، و حوزه‌هایی که در آن آزادی امکان‌پذیر است یا غیرممکن دست یابیم. دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم آنقدرها هم دستخوش بحران شناخت نشده است، بلکه درگیر بحران چگونگی دستیابی به

▼ فریدریش دورنمات در حال طراحی، ۱۹۵۹



آن شناخت است. این جهان بدون زمان حال، یا بیش از حد پایند گذشته است و یا دل‌باخته‌ی آینده‌ای واهی. این روزها انسان در دنیایی زندگی می‌کند که آن را کمتر از آنچه فکر می‌کند، می‌شناسد. او اصل را فراموش کرده و دل‌باخته جزئیات است، شاید به دلیل آنکه دنیا در حقیقت به صورت یکی از ذهنیات درآمده است. آدمی نمی‌داند چه سرنوشتی دارد. او بازیچه‌ای در دست قدرت‌هاست. آنچه در جهان می‌گذرد، از نظر او آن قدر پیچیده است که نمی‌تواند در انجام آن‌ها تأثیری داشته باشد. آنچه را می‌شنود برایش بیگانه است. جهان از نظر او ناشناخته است. احساس می‌کند که در این جهان نظریه‌هایی حاکم است که تنها از نظر دانشمندان قابل درک است، و او قربانی محصولات پرطرفدار دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌های رایجی است که به بازار عرضه می‌شوند و بر سر هر کوجه‌ای می‌توان آن‌ها را تهیه کرد.

ادبیات و هنر

زمین

با وجود سفرهای فضایی، اگر بخواهیم سیاره‌ای را که روی آن زندگی می‌کنیم با چیزی مقایسه کنیم، مجبوریم آن را با کشتی قیاس کنیم، در این صورت می‌توانم به طور کامل از نظمی که در هر کابینی حاکم است، توصیفی ارائه دهم و به مقررات مختلف زندگی مشترک اشاره کنم، برای نمونه به آنچه از نظر اجتماعی، به هنگام صرف غذا در کابین درجه یک سیگاری‌ها اعمال می‌شود. البته این توصیف، هرگاه که تعداد مسافران تغییر کند با اشکال روبرو می‌شود. این نظم و در نتیجه توصیف آن در صورتی مصداق می‌یابد که تعداد مسافران در اصل ثابت بماند؛ چنانچه تعداد مسافران کاهش یا افزایش یابد، نظم در همه درجه‌ها و در نتیجه توصیف این نظم به مشکل برمی‌خورد. اگر درجه یک‌ها، از کابین‌های تکی، دومی‌ها از دو، و سومی‌ها از کابین‌های ده‌تایی تشکیل شده باشند، این نظم بی‌مفهوم خواهد شد، اگر در هر کابینی فقط دو مسافر سوار شوند، در این صورت هر مسافری یک کابین دارد و آن که درجه سه است بزرگ‌ترین کابین نصیبش می‌شود، در ضمن یکنواختی و خستگی مفرط، موجب همبستگی مسافران می‌شود. لباس یکنواخت پوشیدن، از سر ضعف اجتماعی آزردهنده خواهد شد، چرا باید دو نفر مجبور به پوشیدن لباس مشخصی باشند، در حالی که چهار نفر دیگر با پیراهنی باز این طرف و آن طرف می‌روند؛ اگر این کشتی لبریز از مسافر شود، این نظام درجه‌بندی هم به هم می‌ریزد. در یک کشتی

با تعداد مسافران متعارف، در قسمت درجه یک، اصول آزادی بارزتر است. هر مسافر کابین خاص خودش را دارد و می‌تواند راحت و بدون مزاحمت باشد. مسافران درجه دو و حتی درجه سه هم از اصول عدالت بیشتری برخوردار خواهند شد. هر چقدر تعداد مسافران بیشتر شود، دیگر نمی‌توان کابین‌های تکی ارائه کرد، در نتیجه ضوابط سخت‌تری در خصوص زندگی مشترک مسافران به اجرا درمی‌آید. هم کابین‌های تکی و هم سیگاری‌ها امتیازی خواهد شد که به نسبت افزایش مسافران، عصبانیت بیشتری را به دنبال خواهد داشت. از این رو لزوم منصف بودن، بستگی به تعداد مسافران دارد. هر اندازه این تعداد بیشتر باشد، آزادی فردی کمتر خواهد بود. در ارتباط با سیاره ما هم هرچه جمعیت آن بیشتر باشد، اجرای عدالت مشکل‌تر و در نتیجه، برتری طلبی فزون‌تر است.

سخنرانی مونس‌تر درباره عدالت و قوانین

دوران جدید

روز بیستم ژوئیه ۱۹۶۹ نه تنها شروع دوره جدیدی نبود، بلکه سرآغاز تلاشی بود برای گریز از قرن تسخیرناپذیر بیستم به آسمان. این نه تنها تأییدی بر خرد انسان نبود، بلکه گواهی بر درماندگی او بود. سفر به ماه، ساده‌تر از آن است که همه نژادها بتوانند مسالمت‌آمیز با هم زندگی کنند، ساده‌تر از اجرای دموکراسی و سوسیالیسم واقعی، ساده‌تر از غلبه بر گرسنگی و جهل، ساده‌تر از اجتناب و یا پایان جنگ ویتنام، ساده‌تر از پیدا کردن قاتل واقعی رییس جمهور، ساده‌تر از برقراری صلح بین اعراب و یهودیان و بین روس‌ها و چینی‌ها، ساده‌تر از آبیاری کردن صحرا در شمال آفریقا، ساده‌تر از گشودن قاره اشغال شده استرالیا به دست گروه کوچکی از سفیدپوستان به روی دیگر نژادها. آری، ساده‌تر از آن است که منطقه بین‌النهرین را دوباره به همان دشت حاصلخیزی که زمانی بود، درآوریم. نه اینکه سفر به ماه بدترین اقدام بود، بلکه این سفر چیزی جز ماجراجویی تکنیکی نبود که با بهره‌گیری از علوم می‌تواند همیشه امکان‌پذیر باشد: آنچه بد است، توهمی است که برمی‌انگیزد. امکان ظهور کریستف کلمب دیگری وجود ندارد، زیرا او قاره جدیدی را کشف کرد که پر از سکنه بود، اما آپولوی ۲ به چیزی دست نیافت که متناسب زمین باشد، فقط به بیابانی از بیابان‌ها، یعنی ماه دست یافت. آیا تا کجای این منظومه شمسی را می‌توانیم اندازه‌گیری کنیم، شرایط دیگر سیارات هم، رفته رفته آن قدر افتضاح خواهد شد، آن قدر دلخراش و

آنقدر غیرانسانی خواهد شد که در این جهان، جز زمین هرگز نتوان جای دیگری زندگی کرد. به فرض که روی ماه، یا روی مریخ هم انستیتوی اخترشناسی راه انداختیم، این در برابر آنچه روی زمین اتفاق می‌افتد، اصلاً اهمیتی ندارد. وسوسه‌های چهارگانه بشر در آسمان

شناخت

از آنجا که هر فردی در مورد خودش به سادگی اشتباه می‌کند، ادعای «خودت را بشناس» ادعایی مشکل و کاملاً نابجاست. بنابراین شناخت دیگران هم با توجه به محدودیت‌های بسیار، تلاشی بیهوده است. اگر بخواهیم با کسی رابطه نزدیک‌تری داشته باشیم؛ درستش بداریم، برایش حرمت قائل شویم، و یا با کسی دشمنی بورزیم؛ هرگز او را نخواهیم شناخت. شناخت ما تنها در حد رفتار و واکنش‌هایی است که او از خود بروز می‌دهد و مجموعه اطلاعاتی که در اختیار داریم. شناخت ما از دیگران قطعی و یا از روی تردید است، بنابراین، دانش ما و همچنین امکاناتی که بتواند به شناخت ما کمک کند بسیار محدود است. هر کسی باید مسیر خود را بیسایه و گرنه در مسیری خواهد افتاد که به طور قطع او را از دیگران دور می‌کند. در راه منتهی به مرگ.

تئاتر

آزادی

چون انسان برای نظم جامعه از آزادی بهره می‌گیرد، آموخته است تا از آزادی نویسندگان سخن بگوید. به صراحت می‌توان گفت که نویسنده‌ی بلوک غرب آزاد است و نویسنده‌ی بلوک شرق برده‌ای است که به رغم درآمد خوب، اجازه‌ی نوشتن آنچه را که می‌خواهد، ندارد. آزادی اندیشه، دلیل اصلی مخالفت با کمونیسم شده است، امری نگران‌کننده. کسی که تا حدی پیگیر تغییر و تحول اوضاع است به سادگی متوجه می‌شود که روس‌ها بیش از ما به ذهنیات بها می‌دهند، فقط به جهت آنکه در حال حاضر بیشتر نگران دانش مردم و علوم‌اند و دیگر آنکه از ما مشتاق‌ترند. آنها در حقیقت ذهن آدمی را در غل و زنجیر به پرواز گرفته‌اند، در حالی که این سؤال مطرح است که این زنجیرها را تا چه زمانی می‌توان حفظ کرد.

ادبیات و هنر



شیراز
پرتال جامع علوم انسانی
مجله مطالعات فرهنگی

صلح

مفهوم بخشیدن به جنگ، کار ساده‌ای است، چون به دروغ، به خود می‌گوئیم که مفهوم این جنگ در صلح نهفته است و با این دروغ، مفهوم جنگ را چیزی جز آنچه هدف ماست وانمود می‌کنیم. آن را به دشمن نسبت می‌دهیم و در نتیجه از خود دور می‌کنیم، زیرا وقتی ما دشمن را نابود می‌کنیم، دشمن جدیدی جلوی ما قد علم می‌کند تا انتقام کشته‌شدگان را بگیرد، دشمنی که به خاطر آنکه نتواند انتقام بگیرد، دوباره او را می‌کشیم و این چنین از صلح فاصله می‌گیریم، به جای آنکه به آن دست یابیم.

رابطه‌ها / اندیشه‌ها

گدایی که دچار تنگدستی شود، آدم ناواردی است. کسی که دیکتاتوری را شیطان می‌نامد، دزدکی از آن ستایش می‌کند. در زندان، فقط به آثار برجسته ادبی می‌شود دسترسی داشت. خوبی را حفظ کنید، معمولی را فراموش کنید و از بدی بیاموزید. فرهنگ بهانه‌ای بیش نیست. آنچه را که یک بار به ذهن خطور کند، هرگز نمی‌توان رها کرد. آماطورها نوشتن را دوست دارند، از این رو عده‌ای از آنان خیلی خوب می‌نویسند. شمار دولت‌های مسیحی به همان کمی احزاب مسیحی است. اینکه ابله‌ی مانند هیتلر بتواند به قدرت برسد، دل خیلی‌ها را خالی می‌کند، اما عده‌ای هم روحیه می‌گیرند.

انسان، هر چقدر برنامه‌ریزی شده‌تر عمل کند، از حوادث، بیشتر صدمه می‌بیند. اینکه با مردن بتوانیم فلنگ را ببندیم، گاهی ظالمانه است. وقتی درگیر کار می‌شوم، اغلب در درستی نکات دستوری شک می‌کنم، اغلب ناتوانی‌اش را به رخ من می‌کشد، و اغلب استبدادش را، انگار می‌خواهد مرا مجبور کند تا به جای خودم، آنچه را او فکر می‌کند، بنویسم. برای بیشتر سیاستمداران، فکر کردن کار ساده‌لوحانه‌ای است. آزادی‌ها مبتنی بر قواعدی است که این قابلیت را دارند تا به این شکل ظاهر نشوند.

عدالت و آزادی

آزادی و عدالت بیانگر دو تفکرند که سیاست براساس آنها عمل می‌کند و انسان را تا جایی که آنها مشخص کنند در اختیار می‌گیرد. حذف هر یک از آنها، سیاست را دچار ابهام می‌کند. سیاست، بدون آزادی و عدالت، غیرانسانی خواهد شد. گرچه رابطه‌ی آزادی، نسبت به عدالت، موضوعی پیچیده است، اما سیاست، بدون آزادی و عدالت، به امری غیرانسانی بدل می‌گردد. سیاست را به طور کلی هنری می‌نامند که می‌تواند همه چیز را امکان‌پذیر سازد. اگر دقیق‌تر به آن بنگریم، سیاست خود را هنر ناممکن‌ها می‌داند. آزادی و عدالت، به ظاهر لازم و ملزوم یکدیگرند. فلسفه وجودی آزادی، مبتنی بر اصل دیگری به نام فلسفه منطقی عدالت است. فلسفه وجودی، از نظر احساسی، زمینه‌ساز ایده‌ای منطقی است. به عبارتی، دنیایی به آزادی مطلق، و دنیایی به عدالت مطلق نظر دارد. این دو دنیا نه تنها از هم پشتیبانی نمی‌کنند، بلکه با هم مخالفند. این دو در حقیقت جهنمی را به تصویر می‌کشند. دنیای آزادی مطلق، جنگلی را که در آن انسان چون شکاری شکار می‌شود، و دنیای عدالت مطلق، قفسی را که انسان در آن تا حد مرگ شکنجه خواهد شد. هنر غیرممکن بودن سیاست، در آن است که ایده عاطفی آزادی را با ایده طرح‌ریزی شده عدالت آشتی می‌دهد. این آشتی فقط در سطحی اخلاقی امکان‌پذیر است و نه منطقی. به عبارت دیگر، سیاست هرگز نمی‌تواند علمی محض باشد.

سخنرانی مونستر درباره عدالت و قوانین

ایمان

گاهی وقت‌ها می‌توانم ایمان داشته باشم و گاهی مجبورم شک کنم. به نظرم بدترین حالت آن است که باید به آنچه که اکنون وجود دارد، یعنی مسیحیت یا ایدئولوژی دیگری، ایمان داشت. زیرا کسی که می‌خواهد ایمان داشته باشد، باید جلو تردیدش را بگیرد، و کسی که جلو تردیدش را می‌گیرد، مجبور است به خود دروغ بگوید و تنها کسی که تردیدش را سرکوب نمی‌کند، قادر است به خود شک کند، بدون آن که مأیوس شود، زیرا کسی که می‌خواهد ایمان داشته باشد، هنگامی که نمی‌تواند چیزی را باور کند، ناخودآگاه شک می‌کند و کسی که به خود شک می‌کند، بدون آن که ناامید شود، شاید در مسیر ایمان باشد. بدون آنکه به آن دست یابد و اینکه آدمی کدام یک از اعتقادات را برمی‌گزیند، به خودش مربوط است. ایمان رازی

است که از دیگران پنهان است، زیرا به چیزی اعتقاد داشتن، غیرقابل اثبات است و آن چه را که نتوان اثبات کرد، می‌توان در دل پنهان کرد.

شریک

ایدئولوژی

ایدئولوژی بهانه‌ای برای بر سر قدرت ماندن و یا عذری برای به قدرت رسیدن است. البته قدرت را تنها با ابزار قدرت، یعنی زور می‌توان پیش برد و یا به دست آورد. از این رو نظریه‌پردازان نه تنها قدرت را توجیه می‌کنند، بلکه زور را هم مهم جلوه می‌دهند. اینان سپس با قربانیان خود چون متولیان برگزاری مراسم رفتار می‌کنند و برای آنانی که خود حلق‌آویز کرده‌اند، مراسم تدفین راه می‌اندازند. سخنرانی مونس‌تر درباره عدالت و قوانین

روشنفکران

روشنفکر احساس گناه می‌کند، مانند همه روشنفکران. آن‌ها دوبار از زندگی استفاده می‌کنند، آن طور که هست و آن طور که می‌تواند باشد. آن‌ها با دنیا، آن طور که هست، زندگی می‌کنند، و از دنیا، آن طور که می‌تواند باشد، الگو می‌گیرند تا دنیا را که با آن زنده‌اند، محکوم کنند و در حالی که احساس گناه می‌کنند، خود را بی‌گناه می‌دانند: من این دوز و کلک‌ها را می‌شناسم، این بی‌سرواها مناسب جنگ بر سر قدرت نیستند. دستشان به گناه آلوده است. روشنفکر، حتی برای آفرینش جهان هم احساس مسئولیت می‌کند. البته احساس به گناهکار بودنش هم تنها جنبه خودنمایی دارد و کاری تفننی است که انجام می‌دهد تا در برابر هر اقدامی از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند.

شریک

جنگ

حتی جنگ هم بستگی به آن دارد که مغزهای الکترونی، سودمند بودن آن را پیش‌بینی می‌کنند یا خیر، البته بحث همیشه بر سر این نیست، زیرا همان‌طور که می‌دانیم، به فرض اینکه ماشین محاسبات هم درست عمل کند، شکست‌ها تنها از نظر ریاضی قابل تصورند: وای اگر تقلبی یا دخالت‌های غیرمستولانه‌ای در حافظه‌ها

صورت گیرد که البته این موارد نگران‌کننده‌تر از این احتمال، که پیچی شل شود، قرقره‌ای ایراد پیدا کند، و یا کلیدی درست عمل نکند، نیست. زیرا این به معنی نابودی جهان بر اثر اتصالی تکنیکی، اتصالی اشتباه است. بنابراین آنچه تهدید است، نه خدایان است، نه عدالت، و نه تقدیر، مانند سمفونی پنجم؛ بلکه سوانح رانندگی است، شکستگی سدی است بر اثر سهل‌انگاری در ساخت آن، انفجار نیروگاهی اتمی به خاطر سر به هوایی مسئول آزمایشگاهی و یا نصب اشتباه ماشین‌های جوجه‌کشی است. مسیر ما به دنیای حوادث ختم می‌شود.

سگ



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی